

The confusion in the topic of allegory in academic rhetorical textbooks and its causes and factors*

Dr. Abdolkhalegh Parhizi¹

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Payame Noor Buchan University

Abstract

So far, several generations of literature students in Iran have learned rhetoric. Taking a look at the topic of allegory in the academic rhetorical textbooks, one finds these books fraught with confusion and inconsistency. In order to examine the issue and the corresponding causes and factors, we have first studied the evolution of this rhetorical topic in traditional rhetorical texts and then, based on the results, we have reviewed the contents of contemporary rhetoric books. The results show that the main reason for confusion and inaccuracy of the contents in the contemporary rhetorical books is the lack of knowledge of their authors about the classical texts on Islamic rhetoric or their superficial and incorrect understanding of these texts. Some of this confusion and inaccuracy is also due to the problems that exist in the classical texts themselves. One of them is disagreement between Abdul Qahir and Sakaki and Khatib Qazvini on the issue of whether the pseudo- aspect in the simile of allegory is rational and credible or sensory and real. Another problem is the confusion and ambiguity in the definition given by Khatib Qazvini for compound figurative concepts, through which many contemporary authors in particular have been misled and have reached incorrect conclusions. Our research method in this article is descriptive- analytical.

Keywords: Allegory, Allegorical similarity, Allegorical metaphor, Proverb, Fictional allegory, Compound figure, Compound metaphor.

* Date of receiving: 2019/12/26

Date of final accepting: 2020/10/5

1 - email of responsible writer: mardin1341@gmail.com

فصلنامه علمی کاوش نامه

سال بیست و دوم، تابستان ۱۴۰۰، شماره ۴۹

صفحات ۱۰۱-۱۳۲

DOR: [20.1001.1.17359589.1400.22.49.4.6](https://doi.org/10.17359/589.1400.22.49.4.6)

آشفته‌گی مبحث تمثیل در کتاب‌های آموزشی بلاغت دانشگاهی و بررسی

علل و عوامل آن *

(مقاله پژوهشی)

دکتر عبدالخالق پرهیزی^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور بوکان

چکیده

تمثیل یکی از نخستین و مهم‌ترین صنایع ادبی است که در بلاغت و نقد قدیم و جدید به آن توجه شده است. در کتاب‌های بلاغی قدیم باید آن را ذیل مبحث تشبیه مرکب و استعارة تمثیلیه جستجو کرد؛ در حالی که در کتب بلاغی و نقد نوین ذیل تخیل و تصویر از آن سخن رفته است. نگاهی به مبحث تمثیل در کتاب‌های آموزشی بلاغت دانشگاهی که چند نسل از دانش‌آموختگان ادبیات در کشور ما بلاغت را از طریق آنها آموخته‌اند نشان می‌دهد که این مبحث در این کتاب‌ها مملو از تشبیه و آشفته‌گی و تناقض‌گویی است. در این گفتار، برای بررسی این موضوع و یافتن علل و عوامل آن، مقدمتاً سیر تطوّر این مبحث بلاغی را در متون بلاغی سنتی بررسی و سپس بر مبنای نتایج حاصل از آن، مطالب کتاب‌های بلاغت معاصر را نقد کرده‌ایم.

نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که علت اصلی تشبیه و تناقض و نادرستی مطالب کتاب‌های بلاغی معاصر عدم اطلاع مؤلفان آنها از متون کلاسیک بلاغت اسلامی و یا درک و برداشت سطحی و نادرست آنها از این متون است. مقداری از این تشبیه و نادرستی و نابسامانی نیز ناشی از مشکلات و معضلات و اختلاف نظرهایی است که در خود متون کلاسیک وجود دارد؛ از آن جمله یکی اختلاف نظر عبدالقاهر و سکاکی و خطیب قزوینی درباره این موضوع است که وجه شبه در تشبیه تمثیل عقلی و اعتباری است یا حسی و حقیقی. دیگر، غموض و تعقید و ابهام تعریفی است که خطیب قزوینی برای مجاز مرکب آورده است که

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۰۷/۱۴

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱۰/۰۵

^۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: mardin1341@gmail.com

بخصوص بسیاری از مؤلفان معاصر به واسطه آن، به نتایج نادرستی رسیده‌اند. روش تحقیق ما در این مقاله، تحلیلی - توصیفی است.

واژه‌های کلیدی: تمثیل، تشبیه تمثیل، استعاره تمثیلیه، مثل، تمثیل داستانی، مجاز مرکب، استعاره مرکب.

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسأله

تمثیل در لغت به معنی مثال آوردن و تشبیه کردن است و در علم بلاغت «شاخه‌ای از بیان و گونه‌ای از تشبیه است، و به عنوان سبکی از داستان‌گویی، شیوه‌ای از روایت است که درون‌مایه‌ای غیرداستانی را در لفافه‌ای از ساختار داستانی می‌پوشاند. البته دسته‌ای از علمای بلاغت، تمثیل را مترادف تشبیه دانسته‌اند و گروهی دیگر آن را نوعی تشبیه که وجه شبه آن مرکب از امور متعدد باشد؛ گروه سوم تمثیل را از زمره استعاره و مجاز دانسته‌اند و دسته چهارم آن را معادل الگوری (Allegory) در بلاغت فرنگی فرض کرده‌اند» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۵۰).

بررسی مبحث تمثیل و جلوه‌های مختلف آن (تشبیه تمثیل، استعاره تمثیلیه، مثل، تمثیل داستانی) در متون بلاغی معاصر و بخصوص کتاب‌های آموزشی بلاغت دانشگاهی، نشان می‌دهد که این مبحث بلاغی در این متون، مملو از تشتت و ضد و نقیض‌گویی است؛ به حدی که جوینده را دچار سرگردانی می‌کند و مانع آن می‌شود که به برداشت و تصویری روشن از این سرفصل بلاغی دست پیدا کند.

اهمیت موضوع در اینجا است که تا به امروز چند نسل از دانش‌آموختگان زبان و ادبیات فارسی در کشور ما معانی و بیان و بدیع را از طریق این کتاب‌ها آموخته‌اند و همچنان در این مسیر به پیش می‌رانند و هر روز که می‌گذرد بیشتر به این آشفتگی، دامن می‌زنند و بر انبوه این مطالب درهم‌آمیخته و نادرست می‌افزایند، بدون این که ره به جایی ببرند و بتوانند بر سر یک تعریف جامع و مانع برای این اصطلاح بلاغی به توافق برسند و ماهیت آن را بدرستی، درک کنند.

حال با این مقدمه باید پرسید: این آشفنگی آیا از این منابع سنتی به تألیفات این مؤلفان راه یافته است و ریشه آن را باید در این منابع سنتی جست یا ناشی از مطالعه سطحی و درک و برداشت نادرست این محققان از مطالب این منابع سنتی است و یا نتیجه نوآوری‌های کاذب و طرح مطالب نسنجیده و ناآزموده و ابداعی از سوی این مؤلفان؟ همان طور که نه تنها در مبحث تمثیل، بلکه در بسیاری دیگر از مباحث علوم بلاغی و همچنین در دانش‌های دیگری مانند عروض و قافیه نیز با چنین نوآوری‌هایی از سوی بعضی از مؤلفان متأخر روبرو هستیم که در حد حدسیات فاسدی است که هنگام برخورد با یک مطلب تازه به ذهن شخص خطور می‌کند. پاسخگویی به این پرسش‌ها اقتضا می‌کند که ابتدا سیر تطور این مبحث بلاغی را به اختصار در منابع سنتی بررسی کنیم و سپس بر مبنای نتایج حاصل از این بررسی به نقد مطالب کتاب‌های آموزشی بلاغت دانشگاهی بپردازیم.

۱-۲- پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی در زمینه نقد بلاغت سنتی، قبلاً، صورت گرفته است که از آن جمله، می‌توان به این موارد اشاره کرد: شوقی ضیف در کتاب «تاریخ و تطور علوم بلاغت» (۱۳۸۳) نظریات بلاغی علمای بلاغت قبل از عبدالقاهر را به اختصار بیان کرده و همچنین نظریات عبدالقاهر، سکّاک و خطیب قزوینی را از روی آثار ایشان گزارش کرده است بدون اینکه آنها را نقد کند؛ عبدالخالق پرهیزی در کتاب «سیر علوم بلاغی در ادب فارسی» (۱۳۹۶) مطالب کتاب‌های سنتی بلاغت فارسی را ذیل هر یک از مباحث بلاغی به اختصار گزارش کرده و البته چون مطالب این کتابها در کتابهای آموزشی بلاغت مورد استناد واقع نشده است، ارتباط چندانی به مطالب کتاب‌های آموزشی پیدا نمی‌کند؛ محسن محمدی فشارکی در مقاله «شیوه سکّاک در بلاغت» (۱۳۸۲) شیوه سکّاک را در بلاغت از دیدگاهی خاص مورد نقد و بررسی قرار داده و پیشنهادهایی را

مطرح کرده است که هیچ ارتباطی به نقد فنی و تطبیقی که در این مقاله مطرح است، ندارد؛ محمود فتوحی در مقاله «نگاهی انتقادی به مبانی نظری و روش‌های بلاغت سنتی» (۱۳۸۶) ایرادهائی بر جوانب مختلف مباحث بلاغت سنتی وارد کرده است که جنبه کلی و عام دارد و چندان ارتباطی به کتاب‌های آموزشی بلاغت معاصر و نقد و بررسی مطالب آن‌ها ندارد؛ غلام عباس رضایی هفتادُر و حسین چراغی‌وش در مقاله «نقدی بر تصویر هنری از دیدگاه بلاغت سنتی» (۱۳۹۱) تصویر هنری را از دیدگاه بلاغت سنتی مورد بررسی قرار داده و تفاوت آن را با دیدگاه بلاغت جدید بیان کرده‌اند که هیچ وجه مشترکی با مباحث این مقاله ندارد. مرتضی جعفری در مقاله «نقدی بر بلاغت سنتی» (۱۳۹۳) و محمد یزدانجو و دیگران در مقاله «آسیب‌شناسی مباحث علم بیان در کتاب‌های بلاغت فارسی» (۱۳۹۷) ایرادهائی کلی بر بعضی از مباحث بلاغت سنتی در کتاب‌های قدیم و معاصر بلاغت وارد ساخته‌اند که غیر از مطالب مورد بحث ما در این مقاله است.

۲- سیر مبحث تمثیل در کتاب‌های بلاغی قدیم

منظور از متون بلاغی قدیم آن کتاب‌هایی است که از ابتدای تمدن اسلامی تا دوره معاصر درباره بلاغت نوشته شده و به نحوی به مبحث تمثیل پرداخته‌اند.

۲-۱- تمثیل در متون بلاغی قبل از عبدالقاهر

قدامة بن جعفر (م ۳۳۷ هـ.ق.) در کتاب خود «نقد الشعر» برای اولین بار اصطلاح تمثیل را به کار برده است. بعد از قدامه، ابوبکر محمد بن طیب باقلانی (م ۴۰۳ هـ.ق.) در کتاب «اعجاز القرآن» و ابوهلال عسکری (م ۳۹۵ هـ.ق.) در کتاب «الصناعتین» این صنعت را «مماثله» نامیده‌اند. ابن رشیق قیروانی (م ۴۶۳ هـ.ق.) در کتاب «العمدة فی صناعة الشعر و نقده» فصلی را به بررسی تمثیل اختصاص داده است و ابن سنان خفاجی

(م ۴۶۶ هـ.ق.) نیز در کتاب «سرالفصاحه» در ضمن ویژگی‌های بلاغت و فصاحت از تمثیل نام برده است.

از آنجا که عبدالقاهر مرحله بلوغ بلاغت اسلامی است، بنابراین، در اینجا نیازی به پرداختن تفصیلی به مطالب مؤلفان بلاغت قبل از عبدالقاهر نیست و در بحث و تحلیل موضوع این مقاله هم نظرات این مؤلفان هیچ جا مطرح نشده و مورد استناد قرار نگرفته است، و مجال تنگ این مقاله هم اجازه این کار را به ما نمی‌دهد.

سکاکتی تحقیقات عبدالقاهر را که جنبه ذوقی و ادبی داشت به قالب منطقی کشید و صورت علمی به آن داد و مفاهیم را تحدید کرد و برای اصطلاحات تعریف دقیق علمی و منطقی ارائه کرد، و در ضمن این کار، برخی نتایج منطقی از گفته‌های عبدالقاهر استخراج کرد که یافته‌های او را گسترش داد و کمال بخشید.

در این میان، تلخیصی که خطیب قزوینی به انجام رسانده بود، مقبولیت عام یافت. در طی این چند قرن، اثر خطیب قزوینی معیار بلاغت بوده است. ذکر این نکته نیز لازم است که خطیب قزوینی در ضمن تلخیص و تهذیب و تکمیل کتاب سکاکتی در بعضی موارد نیز به مخالفت با نظرات او پرداخته و آرای جدیدی به میان آورده است. نقد خطیب قزوینی نقد چند قرن بلاغت اسلامی است. البته از میان شروحی که بر کتاب خطیب قزوینی نوشته شده‌اند، شروح مختصر و مطول سعدالدین تفتازانی از همه مشهورتر و بیشتر مورد استفاده طالبان علوم بلاغی است.

از این رو در ادامه، مبحث تمثیل را از دید عبدالقاهر و سکاکتی و خطیب قزوینی، بررسی می‌کنیم.

۲-۲- عبدالقاهر جرجانی (م ۴۷۱ هـ.ق.)

عبدالقاهر در مورد تمثیل می‌نویسد: «آگاه باش که وقتی دو چیز به یکدیگر تشبیه بشوند این تشبیه دو قسم است یکی این که تشبیه از جهت روشن و واضحی صورت

گیرد که نیازمند تأویل و توضیح نباشد؛ دیگر آنکه وجه شبه با نوعی تأویل و توضیح به دست آید». نمونه قسم نخست، تشبیه چیزی است به چیزی از جهت صورت و شکل و یا از جهت رنگ و یا این که صورت و رنگ با هم باشند و یا تشبیه از جهت هیأت باشد و آوردن حالت حرکت و جنبش اجسام نیز داخل در مقوله هیأت است. و همچنین است هر آن تشبیهی که در قلمرو محسوسات دو چیز را با هم جمع بکند، و همچنین است تشبیه شخص به شیر در شجاعت و به گرگ در هشیاری و زیرکی و همه خوی‌ها مانند دهش و بزرگواری و پستی که داخل در دایره غریزه است و همچنین تشبیه کسی به کسی در شدت و سختی و نیرومندی و هر چه به اینها پیوندد. در همه این تشبیه‌ها، وجه شبه آشکار و روشن است و در آوردن آن نیاز به تأویل نیست...

«نمونه [نوع] دوم تشبیهی است که با نوعی تأویل پدید می‌آید، مانند این که بگویی: هذه حُجَّةٌ كَالشَّمْسِ؛ این برهانی است که در آشکاری، مثل خورشید است ... می‌دانی که این تشبیه جز با تأویل کامل نمی‌شود» عبدالقاهر می‌گوید که آن تأویل این است که بگویی همچنانکه آشکاری خورشید به آن است که پرده و حجابی در مقابل آن نباشد، آشکاری حجت هم به آن است که شبهه‌ای مانع از درک آن نشود و شک و درنگ در آن موردی نداشته باشد. بعد می‌افزاید:

«البته» در بین مواردی که با روش تأویل کامل می‌گردد، سخت تفاوت وجود دارد؛ برخی از آنها نزدیک به فهم و رسیدن به آن آسان است و بسهولت رشته مطلب را به دست می‌دهد، بطوری که نزدیک است از تشبیه نوع اول شمرده شود که تأویل در آن راه ندارد ... نوع دیگر آن است که در آن به قدری تأمل و اندیشیدن نیاز داریم و برخی از این نوع آنچنان غامض و پیچیده است که برای درآوردن آن به باریک‌اندیشی و لطافت فکر زیاد نیازمندیم.

از نمونه‌های آنچه در آسانی و نزدیکی مأخذ من برشمردم همین توصیفی است که از سخن کرده‌اند: کلمه‌هایش در روانی مثل آب است، در رقت مانند نسیم است، در شیرینی حکم عسل را دارد. ...

اما آنچه نیاز قوی به تأویل دارد آنگونه که به مجرد شنیدن، مقصود از تشبیه دریافت‌ه نشود نمونه‌اش سخن کعب اشتری است آنگاه که مهلب وی را به پیش حجاج فرستاده و او فرزندان مهلب را وصف کرده ... و در پایان سخن، حجاج از او پرسید: ... کلد/مین آنها برتر است؟ گفت: آنان حلقه مفرغی را مانند که دو سوی آن از سر یا پا تشخیص داده نمی‌شود [یعنی همه آنان در دانش و نیرومندی چنان کامل هستند که هیچکدام را بر دیگری نمی‌توان ترجیح نهاد].

در اینجا ملاحظه می‌کنید که جز کسی که مطالعه و دقت نظر بالاتر از سطح فهم عمومی داشته باشد، این را نمی‌فهمد ...».

عبدالقاهر با این بحثی که از او نقل کردیم، در واقع می‌خواهد فرق تشبیه و تمثیل را توضیح بدهد از این رو در ادامه می‌گوید:

«اکنون که فرق بین این دو قسم تشبیه دانسته شد پس آگاه باش که تشبیه عام و تمثیل اخص از آن است. پس هر تمثیلی تشبیه است و هر تشبیه‌ی تمثیل نیست. و در این بیت قیس بن خطیم:

وَ قَدْ لَاحَ فِي الصُّبْحِ الثُّرَيَّا لِمَنْ رَأَى كَعُنُقُودٍ مُلَاحِيَةٍ حِينَ نَوَّرَا

[بامدادان ثریا در برابر دیدگان نمایان شد آنگونه که پنداری خوشه انگور ملاحی است آنگاه که شکوفه درآورد.]

می‌گویی که این یک تشبیه خوبی است نه تمثیل ... پس آن مشابهاات تأویل شده که عقل ما از چیزها انتزاع می‌کند در قلمرو مشابهاات اصلی و آشکار محسوب نمی‌شود بلکه شبه عقلی آن است که در آن گویی بدستاری عقل دو چیز به همدیگر مانند شده است» (عبدالقاهر، ۱۳۶۶: ۵۰-۵۷) و (عبدالقاهر، ۲۰۰۲: ۷۶-۸۵).

تشبیه تمثیل از نظر عبدالقاهر تشبیهی است که وجه شبه آن عقلی و مرکّب باشد. می‌بینیم که مقصود عبدالقاهر از عقلی چیزی است که مرجع آن با عقل باشد و به کمک قیاس و استدلال عقلی دریافته شود در حالی که مؤلفان بلاغت سنتی مانند سکّاک و خطیب قزوینی که بعد از عبدالقاهر آمده‌اند، عقلی را به معنی غیرحسّی به کار برده‌اند. کما این که همچنانکه در بالا ذکر کردیم عبدالقاهر تشبیه مرد به شیر را از لحاظ شجاعت از تشبیهات نوع اول، یعنی از تشبیهاتی که بدون تأویل قابل درک است و در واقع وجه شبه آن بنا به تقسیم‌بندی او غیرعقلی است، به حساب می‌آورد در حالی که وجه شبه در این تشبیه که شجاعت است، بنا به گفته عالمان بعد از او عقلی (غیرحسّی) است. اگر بخواهیم کلمه دیگری پیدا کنیم که مفهوم «عقلی» را به تعبیری که عبدالقاهر از آن اراده کرده است بیان کند شاید نتوانیم هیچ کلمه‌ای بهتر از «تأویلی»، یعنی همان چیزی که خود عبدالقاهر به کار برده است، پیدا کنیم.

به ظن غالب مفهوم مرکّب بودن هم، بنا به برداشتی که عبدالقاهر از آن دارد، با آنچه عالمان بعد از او از این مفهوم اراده کرده‌اند، فرق می‌کند.

نمونه این، سخن خدای تعالی است: *مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا؛* مثل ایشان که آنان را گفتند تورا را بردارید و برنداشتند (نپذیرفتند) حکایت خر است که کتاب‌ها را برگیرد». او در ادامه می‌افزاید: «در این نوع وجه شبه از داشتن یک جمله صریح یا آنچه در حکم جمله است ناگزیری». جمله صریح مانند: «أَخَذَ الْقَوْسَ بَارْتُهُا؛ کمان را سازنده آن به دست گرفت» و آنچه حکم جمله را دارد مانند این که بگویی: ... «الْقَبْضُ عَلَى الْمَاءِ؛ به دست گرفتن آب» که با مصدر می‌گویی و یا این که می‌گویی «كَالرَّاقِمِ عَلَى الْمَاءِ؛ مانند نویسنده روی آب» «كَالْقَابِضِ عَلَى الْمَاءِ؛ مانند به دست گیرنده آب» که به جای جمله اسم فاعل می‌آوری. از آنکه مصدر و اسم فاعل جمله صریح نیستند ولی حکم جمله را دارند زیرا با مصدر و اسم فاعل عمل فعل را

انجام می‌دهی ... و نیز آنگاه که حال واقع شود مثل: «كَالْحَادِي وَ لَيْسَ لَهُ بَعِيرٌ» مانند کسی است که آواز حدی می‌خواند و شتر ندارد» عبارت «لیس له بعیر» جمله‌ی حالیه است و در واقع شبهه به آن نیازمند است ...» (عبدالقاهر، ۱۳۶۶: ۶۰) و (عبدالقاهر، ۲۰۰۲: ۹۱-۹۲).

اگر دقت شود، عبدالقاهر در همه‌ی این مباحث هیچ سخنی درباره‌ی طرفین تشبیه (مشبه و مشبه‌به) و کیفیت آنها که مفرد باشند یا مرکب، حسی باشند یا عقلی، به میان نیاورده است و نگاه او بر وجه شبه متمرکز است و تعریف خود را بر مبنای کیفیت وجه شبه بنیاد می‌نهد. بر این اساس، اگر مانند عبدالقاهر عقلی بودن و مرکب بودن وجه شبه را معیار قرار بدهیم، خواهیم دید که طرفین تشبیه در تشبیه تمثیل می‌توانند مفرد هم باشند. کما این که در این آیه شریفه که یک تشبیه تمثیل است می‌بینیم که مشبه مفرد مقید است و مشبه‌به مرکب است: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ... الخ» و در ابیات زیر چهار تشبیه تمثیلی آمده است (چون وجه شبه آنها عقلی و مرکب است) که در هر چهار تشبیه، طرفین (مشبه و مشبه‌به) هر دو مفرد هستند:

گریان بگاه قهقهه همچو صراحییم خندان میان خون جگر چون پیاله‌ام
چون شمع هست یک شب و صد بار گریه‌ام چون نای هست یکدم و صد گونه ناله‌ام
(همایی، ۱۳۷۳: ۱۶۷)

عبدالقاهر متوجه تمثیل داستانی هم بوده و آن را بعنوان یکی از اشکال و صورت‌های تمثیل به خوبی تبیین کرده است: «آیا به این کلام خداوندی نمی‌نگری که فرموده: «أَنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهَا قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَى بِالْأَمْسِ؛ حکایت زندگانی این جهانی حکایت آبی است که از آسمان فرودستادیم تا بدینوسیله در زمین رستنی‌ها رست و در

هم آمیخت از آنچه مردم و چهارپایان خورند تا آنکه زمین آرایش خویش گرفت و زمینیان پنداشتند که بر زمین توانا گشتند. ناگاه، فرمان ما به آن زمین هنگام شب یا روز بیامد؛ پس آن را چون کاه درویده و پژمرده کردیم» (یونس ۲۴/۱۰).

عبدالقاهر در کتاب «دلایل الاعجاز» استعاره تمثیلیه را اینچنین توضیح می‌دهد: «اما تمثیلی که مجاز است به جهت آن است که آن را در درجه و حد استعاره می‌آوریم. مثال آن جمله‌ای است در مورد فردی که در کار خود میان انجام و ترک آن مردد است می‌گوییم: أَرَاكَ تَقْدِمُ رَجُلًا وَ تُؤَخِّرُ أُخْرَى؛ که اصل آن چنین است: أَرَاكَ فِي تَرَدِّدِكَ كَمَنْ يُقَدِّمُ رَجُلًا وَ يُؤَخِّرُ أُخْرَى؛ سپس، کلام مختصر شده است و این گونه وانمود شده که شخص مردد واقعاً قدم پیش می‌گذارد و بعد عقب می‌رود. همچنانکه در جمله رأيتُ أسدا اصل این است: رأيتُ رجلاً كالأسد؛ و چنین وانمود شده که حقیقتاً شیر است» (عبدالقاهر ۱۳۸۳: ۷۰-۷۱) و (عبدالقاهر، ۲۰۰۵: ۶۱).

عبدالقاهر می‌گوید که بعضی وقت‌ها تشخیص تمثیل از استعاره، یا به عبارت دیگر تشخیص استعاره تمثیلیه از استعاره غیر تمثیلی مشکل می‌شود و بحث مفصلی درباره فرق این دو آورده است که خلاصه آن این است که غرض اصلی از استعاره (استعاره غیر تمثیلی) مبالغه در تشبیه است. وقتی که می‌گوییم: «شیری را دیدم» و منظورمان مردی است که در شجاعت مانند شیر است، تأکید و مبالغه در اینهمانی یا هوهو میان مرد و شیر را به اوج رسانده‌ایم، در حالی که اگر این سخن را بصورت تشبیه بیان کنیم این تأکید و مبالغه در آن نیست؛ و هدف استعاره همین مبالغه در تشبیه است. اما در تمثیل (استعاره تمثیلیه) هدف و غرض اصلی، این مبالغه در تشبیه نیست.

از فحوای کلام عبدالقاهر چنین برمی‌آید که در تمثیل هدف از بیان شباهت دو امر، تبیین و توضیح و توصیف و مجسم کردن مشبه است [بعدها خواهیم دید که سگاکي بر خلاف عبدالقاهر هدف تمثیل یا استعاره تمثیلیه را هم مبالغه در تشبیه می‌داند و همه جا بر این نکته تأکید می‌کند].

دیگر این که یکی از اهداف و اغراض استعاره (استعاره غیر تمثیلی) حصول اختصار و ایجاز در کلام است؛ مثلاً، وقتی می‌گوییم: «شیری را دیدم» و منظورمان مردی است که در دلیری شباهت به شیر دارد، اختصار و ایجاز را در کلام و بیان خود به اوج رسانده‌ایم، چرا که با یک کلمه (شیر) هم به مشبه (مرد) و هم به مشبّه به (شیر) و هم به شباهت این دو (دلیری) و هم به مبالغه در شباهت اشاره کرده‌ایم.

در تمثیل (استعاره تمثیلیه)، اگر چه اختصار و ایجازی در کلام حاصل می‌شود، مثلاً وقتی به کسی می‌گوییم: «تو بر آب رقم می‌زنی» منظورمان این است که: «تو شبیه کسی هستی که بر آب رقم می‌زند» و این سخن از آن مختصرتر و موجزتر است اما بیان تمثیل همیشه با نوعی تفصیل همراه است و در واقع می‌توان گفت که اگرچه در استعاره تمثیلیه هم اختصار و ایجاز تا حدودی حاصل می‌شود اما حصول اختصار و ایجاز از اغراض اصلی آن نیست.

دیگر این که در استعاره لفظ از معنی اصلی خودش به معنی دیگری منتقل می‌شود اما در تمثیل انتقال لفظ صورت نمی‌گیرد و الفاظ در تمثیل به معنی اصلی خودشان به کار می‌روند؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: «شیری را دیدم» و منظورمان مرد شجاعی است، لفظ شیر از حیوان درنده به مرد شجاع منتقل شده است. اما وقتی می‌گوییم: «تو بر آهن سرد می‌کوبی» و منظورمان اینست که: «تو مانند کسی هستی که بر آهن سرد می‌کوبد» در اینجا طرفین تشبیه (مشبه و مشبّه به، یعنی تو و کسی) سر جای خودشان هستند و بر خلاف استعاره، لفظ مشبّه به، به مشبّه انتقال نیافته است بلکه استعاره در وجه شبه است یعنی ما وجه شبه (بر آهن سرد کوبیدن) را از مشبّه به (کسی) گرفته‌ایم و آن را به مشبّه (تو) نسبت داده‌ایم. بنابراین استعاره تمثیلیه (تمثیل) از نوع استعاره مکنیه است نه استعاره مصرّحه. می‌دانیم که در استعاره مکنیه طرفین تشبیه به معنی اصلی خودشان به کار می‌روند و لفظ مستعار از مشبّه به، به مشبّه انتقال نمی‌یابد اما یکی از مشخصات و مناسبات مشبّه به را می‌گیریم و آن را به مشبّه نسبت می‌دهیم.

از فحوای کلام عبدالقاهر چنین برمی‌آید که تشبیه تمثیل از این نوع تشبیه‌هاست که قابلیت تبدیل شدن به استعاره را ندارد. مثلاً کسی که سخن زیبایی را از دهان شخص زشت و بدقیافه‌ای شنیده است، می‌گوید: «عسلی خوش در ظرفی بد» در اینجا «ظرف بد» قابلیت این را ندارد که به تنهایی برای شخص زشت استعاره بشود و محال است که ما بگوییم: «ظرف بد» و شنونده از آن «آدم زشت» را بفهمد بلکه وجه شبه در اینجا تنها از رابطه عسل و ظرف بد به دست می‌آید (عبدالقاهر، ۱۳۶۶: ۱۴۸-۱۶۱) و (عبدالقاهر، ۲۰۰۲: ۲۱۴-۲۰۲).

عبدالقاهر با اشاراتی که در سخنان خود آورده، یکی بودن مثل و تمثیل را تأیید کرده است. او یک جا می‌گوید: «و هر چه نتوان آن را تمثیل نامید، واژه مثل نیز برای آن به کار نمی‌رود» (عبدالقاهر، ۱۳۶۶: ۵۵) و (عبدالقاهر، ۲۰۰۲: ۸۲) و جای دیگر می‌گوید: «پس این بود یکی از طرقی که شبه عقلی از میان جمله‌یی از کلام برای تو حاصل می‌شود و من این را از نیرومندترین علل و اسباب پیدایش مثل می‌دانم» (عبدالقاهر، ۱۳۶۶: ۶۰) و (عبدالقاهر، ۲۰۰۲: ۹۲).

بنا بر این «مثل» همان «تمثیل» یا «استعاره تمثیلیه» است، یعنی سخنی که به قرینه حال در موارد مشابه به کار می‌رود. البته هر تمثیلی به صورت «مثل» به کار نمی‌رود بلکه «تمثیل» وقتی به صورت «مثل» به کار می‌رود و «مثل» نامیده می‌شود که مشهور و رایج باشد.

اکنون باید ببینیم سکاکی و خطیب قزوینی با این نظریات عبدالقاهر چگونه برخورد کرده‌اند و چه چیزی بر آن افزوده و یا از آن کاسته‌اند و چه چیزی را از آن پذیرفته یا رد کرده‌اند.

۳-۲- سکاکی

سکاکی (م ۶۲۶ هـ.ق.) که در کتاب خود «مفتاح العلوم» نتایج تحقیقات عبدالقاهر را بصورت منطقی تبویب و تدوین کرد و به آن سر و سامان بخشید، در تعریف «تشبیه تمثیل» می‌نویسد: و بدان که تشبیه هر گاه که وجه شبه در آن یک وصف غیر حقیقی و برگرفته از چند امر باشد، به نام «تمثیل» مخصوص می‌گردد. مانند آنچه که در گفته این شاعر است:

وَ اِنَّ مَن اَدْبَتَه فِی الصَّبَا كَالْعُودِ يُسْقَى الْمَاءَ فِی غَرَسِه
حَتَّى تَرَاهُ مُورِقًا نَاضِرًا بَعْدَ الَّذِي اَبْصَرْتَ مِنْ يُبْسِه

[مسلماً آنکه را در خردیش ادب می‌کنی چون شاخه سبز است که به هنگام کاشتن، آبش دهند تا ببینی که برگ برآورده و سرسبز گشته است از پس آنکه خشکی او را دیدی].

... [وجه شبه در اینجا] چنانکه می‌بینی یک امر تصویری است نه یک وصف حقیقی، و با وجود این برگرفته از چند امر است» (سکاکی، ۱۹۸۷: ۳۴۶-۳۴۷).

لازم است اشاره شود که سکاکی این هر دو مثال را از عبدالقاهر گرفته است. حال باید دید این وجه شبه که سکاکی آن را غیرحقیقی و مرکب می‌نامد با وجه شبه‌ی که عبدالقاهر مرکب و عقلی یا تأویلی می‌نامید، یکی است یا نه؟ اگر یکی باشد، پس سکاکی در تعریف تشبیه تمثیل با عبدالقاهر هیچ اختلاف نظری ندارد.

سکاکی در تقسیم بندی تشبیه بر اساس وجه شبه آن آورده است: «...وصف یا صفت در این حال [یعنی در حالی که بین دو چیز مشترک باشد] از دو قسم بیرون نیست: یا مستند به حس است مانند کیفیات جسمانی [از صفت‌هایی که با هر کدام از حواس پنجگانه ظاهری درک می‌شوند]... و یا مستند به عقل است. و عقلی یا «حقیقی» است مانند کیفیات نفسانی مثل متصف بودن به اوصاف تیزهوشی و بیداری و معرفت و علم و قدرت و کرم و بخشندگی و بردباری و غضب و آنچه شبهه آن است از غرایز و

اخلاق. و یا «اعتباری» است مانند متّصف بودن به یک چیز تصوّری و توهمی محض. و یا «نسبی» است مانند متّصف بودن چیزی به مطلوب الوجود بودن یا مطلوب العدم بودن برای نفس و یا متّصف بودن چیزی به مورد طمع بودن یا دور بودن از طمع نفس (سکّاکي، ۱۹۸۷: ۳۳۳-۳۳۴) و (عرفان، ۱۳۸۴: ج ۳، ۹۶).

تأمّل در بیانات سکّاکي و امثله و شواهدی که او ذکر کرده است، نشان می‌دهد که مفهومی که او از «عقلی اعتباری» یا «عقلی غیر حقیقی» اراده کرده است، دقیقاً با مفهوم «عقلی» و «تأویلی» از دید عبدالقاهر، یکی است. دیدیم که سکّاکي وجه شبه تشبیه تمثیل را از این نوع (عقلی اعتباری) می‌داند.

اما در مورد استعاره تمثیلیه چطور؟ سکّاکي بر خلاف خطیب قزوینی در طبقه‌بندی مجاز و استعاره هیچ سخنی از مجاز مرکّب به میان نیاورده است اما در ذیل استعاره مصرّحه یک بحثی دایر کرده است تحت عنوان «قرینه استعاره» و با ذکر شواهدی نشان داده است که قرینه استعاره بعضی وقتها یک معنی واحد و بعضی وقتها چند معنی مربوط به هم [یعنی مرکّب] است. او برای این امر یک استعاره مصرّحه را شاهد آورده است که قرینه آن مرکّب است. سپس گفته است:

«از شواهد این امر این است که وصف یک صورت منتزع از چند امر [یعنی مرکّب] را استعاره کنیم برای یک صورت دیگر منتزع از چند امر. مثلاً مسأله‌ای را از کسی می‌پرسی و او در جواب دادن مردّد است، یکبار قصد می‌کند که زبان باز کند و جواب بدهد و یکبار دیگر پشیمان می‌شود و زبان فرومی‌بندد. تو صورت تردید او را تشبیه می‌کنی به تردید کسی که بلند شده است که برود اما مردّد است، یکبار قصد می‌کند که برود و یک قدم جلو می‌گذارد و یکبار دیگر از رفتن پشیمان می‌شود و یک قدم پس می‌نهد. بعد به قصد مبالغه در تشبیه، صورت مشبه را داخل در صورت مشبه به می‌کنی و وصف مشبه به را، بر سبیل استعاره، بدون تغییر، بر مشبه اطلاق می‌کنی و می‌گویی: ای مفتی می‌بینم که یک قدم جلو می‌گذاری و یک قدم پس می‌نهی و این را ما «التمثیل

علی سبیل الاستعاره» می‌نامیم و چون همه امثال تمثیل بر سبیل استعاره هستند، هیچ وقت تغییر نمی‌کنند» (سکاکی، ۱۹۸۷: ۳۷۵-۳۷۶).

در اینجا باید توجه خواننده را به یک نکته بسیار باریک جلب کنیم که درک آن به تأمل بسیار نیاز دارد و آن این است که سکاکی این مثال را به دنبال یک مثال دیگر آورده است که استعاره مصرحه مرکب بوده است و درست است که گفته است در این مثال هم مانند مثال قبلی قرینه استعاره مرکب است اما در اینجا نگفته است که یک صورت منتزع از چند امر را استعاره می‌کنیم برای یک صورت دیگر منتزع از چند امر، بلکه گفته است: وصف یک صورت منتزع از چند امر را استعاره می‌کنیم برای یک صورت دیگر منتزع از چند امر و این یعنی استعاره در طرفین تشبیه نیست بلکه استعاره در قرینه استعاره یا در وجه شبه است. به عبارت دیگر استعاره از نوع مصرحه نیست بلکه از نوع مکنیه است.

گفتیم که مثال اول سکاکی از نوع استعاره مصرحه مرکب است اما می‌دانیم که مثال دوم از نوع استعاره تمثیلیه و همان مثال مشهوری است که عبدالقاهر برای استعاره تمثیلیه ذکر کرده است و مؤلفین بعد از او وسیعاً آن را تکرار کرده‌اند. اصلاً موضوع بحث سکاکی در اینجا استعاره نیست، بلکه قرینه استعاره است ولی طرز بیان او این توهم را ایجاد می‌کند که این دو مثال هر دو از یک نوع هستند و سکاکی اصطلاح «التمثیل علی سبیل الاستعاره» را بطور یکسان بر هر دو مثال، اطلاق کرده است، در حالی که چنین نیست. و بعداً، خواهیم دید که خطیب قزوینی دچار همین توهم شده است.

استعاره تمثیلیه خودش از نوع استعاره مصرحه (اطلاق لفظ مشبه به بر مشبه) نیست، بلکه در استعاره تمثیلیه مشبه و مشبه به به معنی خودشان به کار می‌روند ولی یکی از ویژگی‌های مشبه به را به مشبه نسبت می‌دهیم، همان ویژگی که وجه شبه تشبیه تمثیل است. و این ویژگی که قرینه استعاره تمثیلیه است، خودش یک استعاره مصرحه است.

یک نکته در اینجا لازم است ذکر شود و آن این است که استعاره تمثیلیه از نوع استعاره مکنیه است اما نوع خاصی از آن است که دو ویژگی دارد: یکی این که استعاره مکنیه ممکن است تحقیقه باشد یا تخیلیه ولی استعاره تمثیلیه همیشه از نوع تحقیقه است و هیچ وقت از نوع تخیلیه نیست؛ دیگر این که در استعاره مکنیه، معمولاً، خود استعاره مکنیه اساس بیان گویندگان واقع می‌شود نه استعاره مصرّح‌های که در قرینه آن وجود دارد اما در استعاره تمثیلیه معمولاً خود استعاره تمثیلیه اساس بیان گویندگان واقع نمی‌شود، بلکه استعاره مصرّح‌های که در قرینه آن وجود دارد اساس بیان واقع می‌شود.

سکاکی در پایان بحث تشبیه تمثیل آورده است: «سپس، همانا که تشبیه تمثیلی وقتی که رواج پیدا می‌کند، استعمال آن بصورت استعاره است لا غیر، که «مثل» نامیده می‌شود. و چون ورود امثال بصورت استعاره است تغییر نمی‌کند» (سکاکی، ۱۹۸۷: ۳۴۹) و به این ترتیب نسبت تمثیل را با استعاره تمثیلیه و «مثل» توضیح می‌دهد.

۴-۲- خطیب قزوینی

اکنون نظری می‌افکنیم بر آنچه خطیب قزوینی در باره «تمثیل» نگاشته است. خطیب قزوینی گفته است:

«و تشبیه به اعتبار وجه شبه آن تقسیم می‌شود به تمثیل و غیرتمثیل. و تمثیل آن است که وجه شبه آن برگرفته از چند امر باشد چنانکه گذشت، و سکاکی آن را مقید کرده است به غیرحقیقی بودن چنانکه در تشبیه مثل یهود به مثل خر دیدیم» (تفتازانی، ۲۰۰۶: ۲۰۶-۲۰۷) و (عرفان، ۱۳۸۴: ج ۳، ۱۸۹-۱۹۲)

تفتازانی شارح «تلخیص المفتاح» می‌گوید: «چنانکه گذشت یعنی چنانکه قبلاً در تشبیه ثریا به خوشه انگور و تشبیه گرد و غبار برانگیخته همراه شمشیرها به شبی که ستاره‌هایش می‌ریزد و تشبیه خورشید به آینه‌ای که در دست رعشه‌دار است و غیر

ذلک دیدیم» خطیب قزوینی قبلاً این تشبیهات را بعنوان تشبیهاتی که در آنها وجه شبه مرکب حسّی است، یاد کرده است. مراد این تشبیهات است:

تشبیه ثریاً به خوشه انگور را در بالا در بحث مربوط به عبدالقاهر نقل کردیم و گفتیم که عبدالقاهر آن را بعنوان نمونه تشبیهی که وجه شبه آن بدون تأویل دریافت می‌شود و از نوع تشبیه صریح یا تشبیه غیرتمثیلی است، یاد کرده است. خطیب قزوینی قبلاً این تشبیه را بعنوان نمونه تشبیهی که وجه شبه آن مرکب حسّی و طرفین آن مفرد است، ذکر کرده است (تفتازانی، ۲۰۰۴: ۱۹۷) و (عرفان، ۱۳۸۴: ج ۳، ۱۱۳).

به این ترتیب می‌بینیم که خطیب قزوینی قید عقلی بودن یا به قول سکاکی وهمی و اعتباری بودن وجه شبه را از تشبیه تمثیل برداشته است و از نظر او هر تشبیهی که وجه شبه آن مرکب باشد - چه مرکب عقلی و چه مرکب حسّی - تشبیه تمثیل است. تفتازانی، شارح کتاب قزوینی، تصریح می‌کند که تشبیه ثریاً به خوشه انگور از نظر همه علمای بلاغت، بجز سکاکی، تشبیه تمثیل است.

همچنین خطیب قزوینی در تعریف «مجاز مرکب» آورده است: «مجاز مرکب لفظی است که استعمال می‌شود در معنایی که شبیه به معنای اصلی آن است. و این بر حسب تشبیه تمثیل است، برای مبالغه در تشبیه؛ مانند آنکه به کسی که در کاری تردید دارد می‌گویی: ترا می‌بینم که یک قدم جلو می‌گذاری و یک قدم پس می‌نهی. و این «تمثیل علی سبیل استعاره» نامیده می‌شود و گاهی مطلقاً «تمثیل» نامیده می‌شود. و وقتی که استعمال آن به این صورت، یعنی بر سبیل استعاره، رواج پیدا کرد، «مثل» نامیده می‌شود. و به همین دلیل، یعنی به دلیل این که کاربرد تمثیل بر سبیل استعاره است، امثال تغییر نمی‌کنند [چون در استعاره لفظ مشبّه به برای مشبّه بکار می‌رود و اگر آن لفظ تغییر کند و عین مشبّه به نباشد، دیگر استعاره نیست و تمثیل نیست]».

به این ترتیب، خطیب قزوینی نسبت بین تشبیه تمثیل و استعاره تمثیلیه و مثل را بیان می‌کند. شارح، یعنی تفتازانی، توضیح می‌دهد که چون «تمثیل بر سبیل استعاره»

گاهی مطلقاً «تمثیل» نامیده می‌شود و قید بر سبیل استعاره برای آن ذکر نمی‌شود، برای این که با «تشبیه تمثیل» اشتباه نشود تشبیه تمثیل را همیشه با عنوان «تشبیه تمثیل» ذکر می‌کنیم و هیچوقت آن را مطلقاً تمثیل نمی‌نامیم (تفتازانی، ۲۰۰۴: ۲۳۶-۲۳۷) و (عرفان، ۱۳۸۴: ج ۳، ۳۶۱-۳۶۷).

نه خطیب قزوینی در کتاب «الایضاح» و نه تفتازانی در کتاب «مطول»، اگر چه مطلب را بیشتر شرح و تفصیل داده‌اند و شواهد بیشتری برای آن ذکر کرده‌اند، هیچ توضیح مفیدی اضافه بر آنچه گفته شد نیاورده‌اند (خطیب قزوینی، ۲۰۰۰: ۲۶۰-۲۶۴ و تفتازانی، ۱۴۰۷: ۳۷۹-۳۸۱).

۳- تمثیل در کتب بلاغی معاصر

۳-۱- جلال الدین همایی در کتاب «معانی و بیان»

«استعاره تمثیلیه: استعاره تمثیلیه که آن را مجاز مرکب بالاستعاره نیز می‌گویند جمله‌ای است که در غیر معنی اصلی خود استعمال شده باشد بعلاقه مشابهت؛ و وجه شبه صورتی است که از امور متعدد انتزاع شده مانند جمله ذیل که آن را به معنی تحیر و تردد و دودلی استعمال می‌کنند: *أَرَاكَ تَقَدَّمُ رِجْلًا وَ تُؤَخِّرُ أُخْرَى...*» (همایی، ۱۳۷۳: ۱۹۰). در جای دیگری آورده است: «هر وقت می‌خواهند حالت شخصی یا امری را مجسم کنند یک مثل می‌آورند. پس در حقیقت جمله‌های مثلی مشبّه به مرکب است که مشبّه مفرد دارد. مثلاً در مورد کسی که در صدد کاری برمی‌آید که از عهده او ساخته نیست می‌گویند: طعمه هر مرغی انجیر نیست... و گاهی مثل را در تشبیه مرکب به مرکب می‌آورند.

«مثل کنایی: ...تمییز مثل از کنایه در بعض موارد خیلی سهل و آسان است... اما بعضی موارد داریم که کاملاً مثل و کنایه بهم مشتبه می‌شوند از قبیل: *آفتاب را به گل اندودن* یعنی هنر کسی را پنهان و ضایع کردن، و *آفتاب لب بام* یعنی مشرف بمرگ و

آخر عمر، و آنچه از این قبیل است آیا مثل است یا کنایه. تحقیق مسأله بنظر نگارنده این است که ممکن است یک جمله بدو اعتبار هم کنایه باشد و هم مثل، یعنی اصل آن کنایه باشد اما چون همان کنایه را بر سبیل مجاز تشبیهی یعنی استعاره در موردی به کار ببرند داخل عنوان مثل می‌شود... اینها همه بر آن فرض است که بخواهیم کنایه را قسم مقابل مثل قرار بدهیم و اگر کنایه را اعم از مثل و غیر مثل قرار دادیم خود بخود همه مشکلات حل خواهد شد» (همایی ۱۳۷۳: ۱۹۲-۱۹۳).

می‌بینیم که مؤلف محترم مجاز مرکب بالاستعاره را جمله‌ای دانسته است که در غیر معنی اصلی خود استعمال می‌شود به علاقه مشابَهت. این را، چنانکه خواهیم دید همه مؤلفین معاصر ظاهراً از ایشان گرفته و تکرار کرده‌اند اما دیدیم که خطیب قزوینی در این مورد «جمله» به کار نبرده بلکه «لفظ» به کار برده است.

همایی بر خلاف بعضی از مؤلفین معاصر معتقد است که طرفین تشبیه در تشبیه تمثیل می‌توانند مفرد بسیط یا مقید باشند و می‌توانند مرکب هم باشند و همیشه مرکب نیستند و لذا تشبیه تمثیل اگر چه می‌تواند از نوع تشبیه مرکب به مرکب باشد، همیشه مرکب به مرکب نیست.

نکته دیگر این که ایشان در تعریف استعاره تمثیلیه فقط قید مرکب بودن را برای وجه شبه آن ذکر کرده‌اند و به عقلی بودن آن اشاره نکرده‌اند و لذا در این موضوع پیرو خطیب قزوینی هستند نه پیرو عبدالقاهر و سکاکی.

۳-۲- محمدخلیل رجائی در کتاب «معالم البلاغه در علم معانی، بیان و بدیع»

«تشبیه یا تمثیل است یا غیرتمثیل: تمثیل آن است که وجه شبه در آن صفتی باشد منتزِع از چند چیز، مثل تشبیه ثریا بعنقود ملاحیه منور و تشبیه «نقع مثار» به «لیل تهاوی کواکبه» و تشبیه «شمس» به «مرآة در کف اشل» در ابیاتی که قبلاً گذشت. و مانند این اشعار منوچهری...:

آن قطره باران بین از ابر چکیده گشته سر هر برگ از آن قطره گهریار
آویخته چون ریشه دستارچه سبز سیمین گرهی بر سر هر ریشه دستار»
(رجائی ۱۳۹۲: ۱۷۱)

این مؤلف در کلیات و جزئیات این مبحث تابع خطیب قزوینی و تفتازانی است و تقریباً تمامی شواهد و امثله عربی خود را در کتابش، چه در این مبحث و چه در سایر مباحث، عیناً از ایشان نقل کرده است و لذا هر انتقادی که به خطیب قزوینی وارد باشد، به ایشان هم وارد است.

او در تعریف تشبیه تمثیل، تنها مرگب بودن وجه شبه را شرط دانسته و به عقلی بودن آن اشاره نکرده است. در نتیجه، می‌بینیم که نمونه‌ای که از منوچهری نقل کرده است، (وجه شبه آن: اشکال گرد و کوچک درخشان بر سر رشته‌های سبز انبوه) از دید عبدالقاهر و سکاکی یک تشبیه تمثیلی نمی‌تواند باشد چون وجه شبه آن مرگب است اما عقلی نیست.

۳-۳- جلیل تجلیل در کتاب «معانی و بیان»

«تشبیه تمثیل: تشبیه تمثیل آن است که وجه شبه در آن از امور متعدد انتزاع شده باشد و چنانکه یاد شد صحنه یا تابلویی را از رویدادی یا منظره‌ای نشان می‌دهد. نمونه‌ای از آن در این ابیات متجلی است:

قرار در کف آزادگان نگیرد مال چو صبر در دل عاشق، چو آب در غربال
(سعدی، ۱۳۶۸: ۶۷)

دوش برون شد ز دلو یوسف زرین نقاب کرد بر آهنگ صبح جای به جای انقلاب
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۴۷)

«تمثیل یا استعاره تمثیلیه: هرگاه جمله‌ای در غیر معنی اصلی به علاقه مشابهت بکار رود، آن را تمثیل یا استعاره تمثیلیه گویند. چنانکه سنائی در بیت زیر عبارت «تکیه بر آب زدن» را در معنی کار بیهوده انجام دادن به کار برده است:

ای که بر چرخ ایمنی زینهار تکیه بر آب کرده‌ای هشدار
(تجلیل، ۱۳۶۵: ۶۸)

این نکته را نباید از نظر دور داشت که در اینگونه استعاره وجه شبه از امور متعدد انتزاع شده و از این حیث به تشبیه مرکب باز می‌گردد و بعبارت دیگر اینگونه استعاره را مجاز آمیخته به استعاره توان گفت، چنانکه این معنی را در این مثل تازی می‌توان بررسی کرد: اراک تقدّم رجلا و تؤخر آخری...» (تجلیل ۱۳۶۵: ۶۸).

«مثل: تفاوتی که مثل با استعاره تمثیلیه و دیگر انواع مجاز دارد این است که مثل به درجه شهرت و پایگاه شیاع رسیده و زبانزد مردم گشته است...»

...در باب مثل و تمثیل می‌توان گفت که گاهی مضمون یک حکایت حالت تمثیل دارد، چنانکه سعدی در گلستان و مولوی در مثنوی نمونه‌های عالی آن را آورده‌اند...» (تجلیل ۱۳۶۵: ۶۹).

ایشان هم در تعریفی که برای تشبیه تمثیل آورده‌اند، تنها به مرکب بودن وجه شبه آن اشاره کرده‌اند و قید عقلی بودن آن را ذکر نکرده‌اند و لذا از این جهت از خطیب قزوینی و تفتازانی تبعیت کرده‌اند. ایشان نیز در تعریف استعاره تمثیلیه آن را جمله دانسته‌اند و ظاهراً در این خصوص از استاد همایی پیروی کرده‌اند و ما در بحث مربوط به استاد همایی این دیدگاه را نقد کردیم.

ایشان همچنین در بحث از استعاره تمثیلیه نوشته‌اند: «... در اینگونه استعاره وجه شبه از امور متعدد انتزاع شده و از این حیث به تشبیه مرکب باز می‌گردد» می‌بینیم که این عبارت ایشان اگر چه در مورد نوع دوم استعاره تمثیلیه یعنی استعاره بر آمده از تشبیه مرکب به مرکب درست است، اولاً، در مورد نوع اول آن یعنی استعاره مصرحه‌ای

که در قرینه استعاره تمثیلیه وجود دارد، صدق نمی‌کند و درباره آن چیزی به دست نمی‌دهد. ثانیاً، این عبارت ایشان این توهم را ایجاد می‌کند که تشبیه تمثیل عین تشبیه مرکب به مرکب است و ثالثاً، از این عبارت ایشان چنین به ذهن متبادر می‌شود که هرگاه وجه شبه برگرفته از امور متعدد باشد یعنی مرکب باشد، طرفین تشبیه نیز مرکب هستند و این درست نیست.

۳-۴- سیروس شمیسا در کتاب «بیان»

«تشبیه تمثیل: تشبیهی را که وجه شبه آن مرکب باشد در برخی از کتب بیانی، تشبیه تمثیل گفته‌اند حال آنکه بین آنها فرق است. راست است که تشبیه تمثیل هم به لحاظ مرکب بودن وجه شبه، دارای مشبه به مرکب است اما به هر تشبیه مرکبی تشبیه تمثیل نمی‌توان گفت و در واقع بین آنها نسبت عموم و خصوص است، یعنی هر تشبیه تمثیلی مرکب هست اما هر تشبیه مرکبی، تمثیل نیست.

تشبیه تمثیل، تشبیهی است که مشبه به آن جنبه مثل یا حکایت داشته باشد. در تشبیه تمثیل مشبه امری معقول و مرکب است که برای تقریر و اثبات آن مشبه بهی مرکب و محسوس ذکر می‌شود...

اگر در مثال‌های تشبیه مرکب و تشبیه تمثیل دقت کنیم، متوجه می‌شویم که در تشبیه تمثیل بر خلاف تشبیه مرکب قرینه‌سازی رعایت نمی‌شود و وجه شبه را از مجموع اجزاء مشبه به به صورت کلی در می‌یابیم:

در میان طره‌اش رخسار چون آتش بین گو میان مشک و عنبر مجمری را یافتم

(شمیسا، ۱۳۷۱: ۱۰۶)

این تشبیه مرکب است زیرا در آن قرینه‌سازی رعایت شده است: مشک و عنبر در مقابل طره و مجمر در مقابل رخسار. و علاوه بر این، مشبه به جنبه ضرب المثلی هم ندارد... در ارسال المثل هم قرینه‌سازی رعایت می‌شود...» (شمیسا، ۱۳۷۱: ۱۰۴-۱۰۶).

«استعاره مرکب و تمثیلیه: ...مجاز بالاستعاره مرکب... استعاره در جمله است، یعنی با مشبّه بهی سر و کار داریم که جمله است. در این صورت باید به تأمل عقلی دریافت که جمله در معنای خود به کار نرفته است و به علاقه شباهت معنای دیگری را افاده می‌کند. مثلاً آب در هاون کوبیدن ممکن (متعارف) نیست و مراد از آن به قیاس (علاقه شباهت) عمل لغو و ابلهانه است.

به استعاره مرکب استعاره تمثیلیه هم می‌گویند اما بهتر است که اصطلاح استعاره تمثیلیه را در مواردی به کار ببریم که استعاره مرکب جنبه ارسال المثل یا ضرب المثل داشته باشد، پس چنانکه قبلاً هم اشاره شد استعاره تمثیلیه مشبّه به مرکبی است که حکم مثال را داشته باشد (در ارسال المثل مشبه هم ذکر می‌شود): مثل مهتاب به گز پیمودن یا خورشید را به گل اندودن، که استعاره تمثیلیه از عمل لغو و ناممکن‌اند.

باید توجه داشت که مشبّه به نباید طولانی باشد و مثلاً روایت و حکایتی باشد زیرا در این صورت تمثیل نامیده می‌شود... چند مثال دیگر:

او وزیری داشت گبر و عشوده
کو بر آب از مکر بربستی گره

(مولانا، ۱۳۶۴، ج ۱: ۲۲)

دقت در عباراتی که از این مؤلف نقل کردیم نشان می‌دهد که اولاً، ایشان تشبیه مرکب به مرکب را اعم از تشبیه تمثیل دانسته‌اند و معتقدند که هر تشبیه تمثیلی مرکب به مرکب است اما هر تشبیه مرکب به مرکبی تشبیه تمثیل نیست و ما در بحث مربوط به خطیب قزوینی نشان دادیم که نظر خطیب قزوینی مانند عبدالقاهر و سکاکی عکس این است، یعنی به نظر او تشبیه تمثیل اعم از تشبیه مرکب به مرکب است.

بعد مؤلف به همین مقدار هم بسنده نکرده و در این مسیر انحرافی که اتخاذ کرده، باز هم چند قدم جلوتر رفته است، به این ترتیب که: اولاً، در صدد این برآمده که وجه امتیازی برای تشخیص تشبیه تمثیل از تشبیه مرکب به مرکب پیدا کند و لذا گفته است که تشبیه مرکب به مرکب فقط وقتی تشبیه تمثیل به حساب می‌آید که مشبّه به آن جنبه

مثل یا حکایت داشته باشد. ثانياً گفته است: «راست است که تشبیه تمثیل هم به لحاظ مرکب بودن وجه شبه، دارای مشبّه به مرکب است...» یعنی به نظر ایشان هر تشبیهی که وجه شبه آن مرکب باشد، مشبه به آن هم مرکب است که نادرستی آن آشکار است. ایشان همچنین، گفته است که در تشبیه مرکب به مرکب قرینه‌سازی می‌شود اما در تشبیه تمثیل قرینه‌سازی نمی‌شود. گفتیم که تشبیه تمثیل همیشه از نوع تشبیه مرکب به مرکب نیست که در آن قرینه‌سازی رعایت شود یا نشود و در تشبیه مرکب به مرکب هم چنین نیست که همیشه قرینه‌سازی رعایت شود. اما چیزی که تا اندازه‌ای شگفت به نظر می‌رسد این است که مؤلف محترم در حالی که معتقد است که در تشبیه تمثیل قرینه‌سازی نمی‌شود و ارسال المثل را هم نوعی از تشبیه تمثیل می‌داند، معتقد است که در ارسال المثل هم قرینه‌سازی می‌شود.

ایشان معتقد هستند که استعاره مرکب با استعاره تمثیلیه فرق دارد، ولی بعضی‌ها آنها را با هم خلط کرده و توضیح داده که برای جدا کردن آنها از یکدیگر بهتر است که فقط استعاره‌ای را تمثیلیه بنامیم که جنبه ضرب‌المثلی داشته باشد. می‌بینیم که ایشان احساس کرده‌اند که استعاره تمثیلیه باید با استعاره غیرتمثیلیه فرقی داشته باشد اما نمی‌توانند دریابند که تفاوت آنها در چیست. و با این تعریفی که برای استعاره تمثیلیه آورده‌اند، باید پرسید پس تکلیف «مثل» چه می‌شود و چه چیزی آن را از استعاره تمثیلیه جدا می‌کند؟

نکته قابل ذکر دیگر این که، اگر چه در تشبیه تمثیل وجه شبه تأویلی و مرکب است، ولی نمی‌توان گفت که همیشه مشبه یک امر معقول و مرکب و مشبه به یک امر محسوس و مرکب است چون هر کدام از مشبه و مشبه به نه لزوماً، مرکب هستند و نه لزوماً، محسوس یا معقول هستند. اما در استعاره تمثیلیه، اغلب برای تجسم و تبیین موضوع معقول، امر محسوس و ملموسی را استعاره می‌کنند.

به این ترتیب، در واقع اصطلاح «تمثیل» را محدود کرده است به «تمثیل داستانی» و بین آن و انواع دیگر تمثیل (تشبیه تمثیل و استعاره تمثیلیه و مثل) تفاوت قائل شده است. این هم عجیب است که گفته‌اند «در ارسال المثل مشبه هم ذکر می‌شود». ایشان هم مانند همایی مجاز مرکب را جمله دانسته‌اند.

۳-۵- میرجلال‌الدین کزازی در کتاب «بیان»

«تشبیه تمثیل: تشبیه تمثیل، به راستی، گونه‌پرورده و گسترده تشبیه آمیغی [مرکب] است؛ و پرمایه‌ترین و هنری‌ترین گونه تشبیه نیز همان می‌تواند بود. مانروی [وجه شبه]، در تشبیه تمثیل، ویژگی است برآمده از چند چیز، چندین پیوند شاعرانه، در میانه دو سوی تشبیه، آنگاه که با هم می‌پیوندند و در هم می‌آمیزند، مانرویی آمیغی و پندارین [وجه شبهی مرکب و عقلی - ایشان ظاهراً پندارین را به معنی عقلی به کار برده است گرچه معادلی دقیق نیست] را می‌سازند که تشبیه تمثیل بر بنیاد آن ساخته می‌شود... از آنجا که پندار شاعرانه، در تشبیه تمثیل، گسترده است، بستر تشبیه، بیشتر، فزون از یک بیت است...» (کزازی، ۱۳۶۸: ۵۷-۵۸).

«استعاره آمیغی (مرکب): استعاره آمیغی (مرکب) که آن را استعاره «تمثیلی» نیز می‌نامند، استعاره‌ای است که در آن مستعار، جمله است نه واژه. استعاره تمثیلیه، در قلمرو استعاره، به تشبیه آمیغی می‌ماند، در قلمرو آن هنر. در استعاره آمیغی، همچون تشبیه آمیغی، جامع پیکره‌ای پندارین [هیأتی غیرحقیقی] است که از دو یا چند پیوند در میانه دو سوی استعاره که با هم درآمیخته‌اند و در هم تنیده‌اند پدید می‌آید. ناگفته پیداست که در استعاره آمیغی دو سوی استعاره نیز می‌باید از پاره‌هایی چند پدید آمده باشند.

به سخنی دیگر استعاره تمثیلیه آن است که دو سخن را که از پاره‌هایی چند پدید آمده‌اند، به یکدیگر مانند کنند، سپس مستعار له را با این گمان و انگیزه که آنچنان به

مستعارم‌نه می‌ماند که با آن یکی شده است، بسترنند و تنها مستعارم‌نه را در سخن بیاورند...» (کزآزی ۱۳۶۸: ۱۲۰).

می‌بینیم که این مؤلف نیز تشبیه تمثیل را نوعی خاص از تشبیه مرکب به مرکب دانسته است و همچون مؤلف قبلی تشبیه مرکب به مرکب را اعم از تشبیه تمثیل می‌داند. به قول ایشان تشبیه تمثیل گونه‌پرورده و گسترده تشبیه آمیغی یا مرکب است که معلوم نیست مقصود ایشان از گونه‌پرورده و گسترده به زبان علمی چیست. ما در سطور بالا به تفصیل نادرستی این نظر را توضیح دادیم.

ایشان گفته‌اند که استعاره مرکب را استعاره تمثیلیه هم می‌نامند که این طبق نظر خطیب قزوینی درست است اما تعریف و توضیحات ایشان هم فقط درباره نوع دوم استعاره تمثیلیه (یعنی استعاره برآمده از تشبیه مرکب به مرکب) صدق می‌کند و درباره نوع اول آن (یعنی استعاره مصرحه‌ای که در قرینه استعاره تمثیلیه وجود دارد) چیزی به دست نمی‌دهد.

ایشان هم لفظ مستعار را در استعاره تمثیلیه جمله دانسته است که بحث آن قبلاً گذشت. همچنین گفته‌اند که در تشبیه تمثیل بستر تشبیه بیشتر فزون از یک بیت است، که اگر فزون از یک جمله می‌گفتند دقیق‌تر بود.

۳-۵- محمود فتوحی در کتاب «بلاغت تصویر»

ایشان در کتاب خود فصلی مشعب به بررسی تمثیل اختصاص داده و این موضوع را از همه جوانب و زوایای آن کاویده است. از جمله سیر تاریخی مبحث تمثیل را، هم در منابع لاتین و هم در منابع اسلامی، به اختصار بررسی کرده است، گرچه این بررسی، بخصوص در مورد منابع اسلامی، اشاره‌وار است و از عمق و دقت لازم برخوردار نیست. بعلاوه، انواع و اشکال مختلف تمثیل را، هم از جهت قالب و صورت و هم از نظر

محتوا، بطور کامل احصا نموده و بررسی کرده و فرق تمثیل را با دیگر انواع تشبیه و استعاره و همچنین با نماد توضیح داده است.

ایشان در توضیحات کلی خود بیشتر کوشیده است که ما را با مفهوم تمثیل و فرق آن با سایر مجازها (تشبیه و استعاره و نماد)، آشنا کند و کمتر در پی آن بوده است که تعریفی دقیق از تمثیل ارائه کند و دیدگاه‌های علمای بلاغت را در این زمینه به نقد بکشد. و به نظر می‌رسد که همانند دیگر مؤلفان معاصر تصور و برداشتی دقیق و روشن از تمثیل ندارد. چنانکه یکجا از قول عبدالقاهر می‌گوید: «تمثیل، تشبیه مرکب است که وجه شبه آن از یک یا چند جمله منتزع باشد.» (فتوحی، ۱۳۹۵: ۲۵۶) در این مورد به توضیحات قبلی رجوع کنید. و جای دیگر می‌گوید: «بلاغیان اسلامی تمثیل را نوعی استعاره مرکب می‌دانند؛ از این رو بسیاری از تفاوت‌های استعاره با نماد در باب تمثیل و نماد نیز صادق است» (فتوحی، ۱۳۹۵: ۲۷۴).

این درست است که خطیب قزوینی تمثیل یا استعاره تمثیلیه را نوعی استعاره مرکب می‌داند اما گفتیم که این نه به اعتبار خود استعاره تمثیلیه بلکه به اعتبار قرینه آن است که یک استعاره مرکب از نوع استعاره مصرحه تحقیقیه است و الا خود استعاره تمثیلیه از نوع استعاره مکنیه است.

مؤلفین معاصر، همگی، به پیروی از خطیب قزوینی استعاره تمثیلیه را یک نوع استعاره مصرحه مرکب به حساب آورده‌اند و درباره آن قلم فرسایی کرده‌اند بدون این که متوجه باشند که در اصل، قضیه از چه قرار است. دریغ از این که در یکی از کتب بلاغی معاصر به حقیقت این مسأله اشاره‌ای شده باشد! این است که به ضرس قاطع، می‌توان گفت که هیچیک از مؤلفان کتب بلاغی معاصر تصور درست و روشنی از تمثیل و استعاره تمثیلیه نداشته‌اند. این مؤلف نیز لفظ مستعار را در استعاره تمثیلیه جمله دانسته و آورده است: «مجاز مرکب بالاستعاره یا استعاره تمثیلیه، جمله‌ای است استعاری...» (فتوحی، ۱۳۹۵: ۲۵۷). ایشان این گفته را ارجاع داده‌اند به الايضاح خطیب

قزوینی و قبلاً دیدیم که خطیب قزوینی در الایضاح در موضع تعریف مجاز مرکب در این مورد «لفظ» به کار برده است، نه «جمله». به هر حال نتوانستیم این عبارت را در الایضاح پیدا کنیم و ظاهراً همان عبارتی است که ما آورده‌ایم ولی ایشان لفظ را به جمله ترجمه کرده‌اند.

۴- نتیجه

نگارنده تا جایی که در حدّ وسع و توان خود می‌تواند اظهار نظر کند، حق را به جانب عبدالقاهر و سکاکی می‌دهد و معتقد است که خطیب قزوینی با این کار خود مرز تشبیه تمثیل و استعاره تمثیلیه را با غیر آن به هم ریخته است. به نظر نگارنده، به رغم نظر خطیب قزوینی نمی‌توان پذیرفت که تشبیهی مانند تشبیه ثریا به خوشه انگور ملاحی که وجه شبه آن مرکب حسّی است، تشبیه تمثیل باشد. اگر خطیب قزوینی با این نظر خود کار را خراب نکرده بود، حق آن بود که استعاره تمثیلیه از استعاره مرکب (مجاز مرکب بالاستعاره) جدا باشد و هر استعاره مرکبی استعاره تمثیلیه نامیده نشود.

۱- تعریفی که خطیب قزوینی از مجاز مرکب و استعاره تمثیلیه کرده است، بسیار غامض و مبهم و معقد است و به همین دلیل سهم عمده‌ای در گمراه کردن مؤلفان معاصر کتابهای بلاغی داشته است و بعضی از مؤلفان معاصر نتایج بسیار تأسف انگیزی از آن استخراج کرده‌اند؛ مثلاً این که بعضی از مؤلفان، تشبیه مرکب به مرکب را اعم از تشبیه تمثیل دانسته‌اند و گفته‌اند هر تشبیه تمثیلی مرکب به مرکب است اما هر تشبیه مرکب به مرکب تشبیه تمثیل نیست، نتیجه نادرستی است که از این تعریف استخراج شده است، در حالی که عکس این قضیه درست است.

۲- نتیجه دیگری که اکثر مؤلفان معاصر از این تعریف خطیب قزوینی به دست آورده‌اند، این است که استعاره تمثیلیه را یک استعاره مرکب از نوع استعاره مصرّحه دانسته‌اند، در حالی که این خلاف واقع است و استعاره تمثیلیه از نوع استعاره مکّنه

است اما استعاره مصرحه‌ای در قرینه آن وجود دارد که مرکب است چون برآمده از وجه شبه تشبیه تمثیل است که همیشه مرکب است و این استعاره است که اساس بیان گویندگان واقع می‌شود نه خود استعاره تمثیلیه.

۳- تعریفی که عبدالقاهر و سکاکی و خطیب قزوینی از تشبیه تمثیل کرده‌اند، در نزد هر سه محقق مبتنی و متمرکز بر وجه شبه است و هر سه نفر در مرکب بودن وجه شبه تشبیه تمثیل اتفاق نظر دارند و هیچکدام از ایشان طرفین تشبیه (مشبه و مشبه به) را در تعریف خود دخالت نداده‌اند. بنابراین طرفین تشبیه در تشبیه تمثیل از نظر هر سه محقق می‌تواند مفرد (مفرد بسیط یا مقید) یا مرکب باشد. لذا نظر بعضی از مؤلفان معاصر که طرفین تشبیه تمثیل را مرکب، و تشبیه تمثیل را نوعی از تشبیه مرکب به مرکب می‌دانند، نادرست است.

۴- خطیب قزوینی در تعریف مجاز مرکب گفته است: «و أما المجاز المركب فهو اللفظ المستعمل فيما شبه بمعناه الاصلی... الخ» (تفتازانی، ۲۰۰۴: ۲۳۶-۲۳۷) و (خطیب قزوینی، ۲۰۰۰: ۲۶۰-۲۶۴) تقریباً همه محققین معاصر، ظاهراً به تبعیت از استاد جلال‌الدین همایی، «لفظ» را در اینجا به «جمله» ترجمه کرده‌اند که نادرست است چون لفظ مستعار در استعاره مرکب بعضی وقت‌ها مرکب هست اما جمله نیست.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. پرهیزی، عبدالخالق (۱۳۹۶)، سیر علوم بلاغی در ادب فارسی، تهران: انتشارات فردوس و نشر فرهنگ روز.
۲. تجلیل، جلیل (۱۳۶۵)، معانی و بیان، چاپ سوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۳. تفتازانی، سعدالدین (۱۴۲۴ هـ. ق. - ۲۰۰۴ م)، مختصر المعانی، بیروت، لبنان: مؤسسه التاريخ العربی.

۴. ----- (۱۴۰۷ هـ.ق.)، المطول فی شرح تلخیص المفتاح، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۵. جرجانی، عبدالقاهر (۲۰۰۲ م.)، اسرارالبلاغه فی علم البیان، علّق حواشیه السید محمّد رشید رضا، الطبعة الاولى، بیروت - لبنان: دارالمعرفة.
۶. ----- (۲۰۰۵ م.)، دلائل الاعجاز، شرحه و علّق علیه و وضع فهارسه محمّد التنجی، الطبعة الاولى، بیروت - لبنان: دارالکتب العربی.
۷. ----- (۱۳۶۶)، اسرارالبلاغه، ترجمه جلیل تجلیل، چاپ دوّم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۸. ----- (۱۳۸۳)، دلائل الاعجاز فی القرآن، ترجمه و تلخیص و تحلیل اشعار و شواهد سید محمد رادمنش، چاپ دوّم، اصفهان: شاهنامه پژوهی.
۹. حافظ شیرازی، مولانا شمس الدین محمد (۱۳۶۸)، دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ پنجم، تهران: انتشارات صفی علیشاه.
۱۰. خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار (۱۳۶۸)، دیوان، به کوشش ضیاءالدین سجادی، چاپ سوّم، تهران: انتشارات زوآر.
۱۱. خطیب قزوینی، جلال الدین محمد بن عبدالرحمن (۲۰۰۰ م.)، الايضاح فی علوم البلاغة، قدّم له و بوبه و شرحه الدكتور علی بو ملحم، بیروت - لبنان: دار و مکتبه الهلال.
۱۲. رجائی، محمّدخلیل (۱۳۹۲)، معالم البلاغه در علم معانی، بیان و بدیع، چاپ چهارم، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
۱۳. سعدی شیرازی (۱۳۶۸)، گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی.

۱۴. سکّاکي، ابویعقوب یوسف بن ابی بکر محمد بن علی (۱۴۰۷ هـ. ق. - ۱۹۸۷ م.)، مفتاح العلوم، ضبطه و کتب هوامشه و علق علیه نعیم زرزور، الطبعة الثانية، بیروت - لبنان: دار الکتب العلمیة.

۱۵. شمیسا، سیروس (۱۳۷۱)، بیان، چاپ دوم، تهران: انتشارات فردوس.

۱۶. ضیف، شوقی (۱۳۸۳)، تاریخ و تطوّر علوم بلاغت، ترجمه محمد رضا ترکی، تهران: سمت.

۱۷. عرفان، حسن (۱۳۸۴)، کرانه‌ها/ شرح فارسی مختصر المعانی تفتازانی، جلد سوم، چاپ سوم، قم: مؤسسه انتشارات هجرت.

۱۸. فتوحی، محمود (۱۳۹۵)، بلاغت تصویر، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سخن.

۱۹. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۶۸)، زیباشناسی سخن پارسی (۱): بیان، تهران: نشر مرکز.

۲۰. مولانا، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۴)، مثنوی معنوی، جلد اول، به اهتمام رینولد آئین نیکلسون، چاپ دوم، تهران: علی اکبر علمی.

۲۱. همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۷)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه نشر هما.

۲۲. ----- (۱۳۷۳)، معانی و بیان، به کوشش ماهدخت بانو همایی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه نشر هما.

ب) مقاله‌ها

۱. جعفری، مرتضی (۱۳۹۳)، «نقدی بر بلاغت سنتی»، پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، شماره ۴ (پی در پی ۱۶)، تابستان ۱۳۹۳، صص ۱۱-۴۲.

۲. رضایی هفتادار، غلام‌عبّاس و چراغی‌وش، حسین (۱۳۹۰)، «نقدی بر تصویر هنری از دیدگاه بلاغت سنتی»، ادب عربی، شماره ۱، سال ۴، بهار ۱۳۹۱، صص ۱۰۵-۱۲۸.

۳. فتوحی، محمود (۱۳۸۶)، «نگاهی انتقادی به مبانی نظری و روش‌های بلاغت سنتی»، ادب پژوهی، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۶، صص ۹-۳۷.
۴. محمدی فشارکی، محسن (۱۳۸۲)، «شیوه سگاکي در بلاغت»، آيينه پژوهش، شماره ۸۴، بهمن و اسفند ۱۳۸۲، صص ۶۱۴-۶۳۱.
۵. یزدان‌جو، محمد و دیگران (۱۳۹۷)، «آسیب‌شناسی مباحث علم بیان در کتابهای بلاغت فارسی»، پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، سال ۷، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، صص ۲۲۷-۲۴۲.